



معرفی

ضمیمه نوجوان

شماره ۴۴ # ۲۵ دی ۱۳۹۹

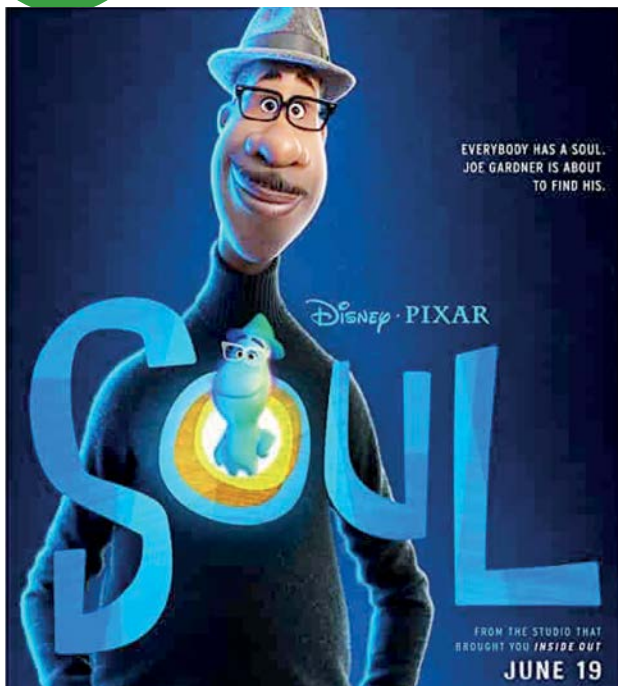
نوجوان
بزرگ



امیرعلی
حبیبی



روح



همه آدم‌های دنیا یک سری رویا برای خودشون دارن و به قول معروف آدمی به رویا زنده است (اصلا هم امید نبوده، همین رویا بود)، بعضیا برای رسیدن بهش جنگیدن و بعضیا هم مثل یک گوشواره گم شده رویاهاشون رو گم کردن.

اماتوی زندگی یکی از همین آدم‌هایی که دنبال رویاشون دویندن دوتا جرقه اتفاق میافته... جرقه اول... رویاش برآورده میشه، البته که جذابه و اون از خوشحالی میخواد بال در پیاره (اما نمیاره، قرار نیست تو انیمیشن‌ها همه چی اتفاق بیافته). دوان دوان (البته یک کم آرام‌تر از دویدن) به سمت خونه‌اش راه میافته که آماده بشه، البته بین راه یادش نمیره پز این اتفاق رو به دوستاش بده (شاید هم می‌خواست خوشحالی شو شریک شه)... تا این که جرقه دوم اتفاق میافته... همین طور که راه میری یک‌دفعه دلش هری میریزه و بعد از چند ثانیه می‌فهمه که زیر پاش خالی شده... به همین سادگی، بی‌حواسی کارگری که نوار زرد نکشیده و آدمی که سر به هواست، یک رویا خرد و خمیر میشه... اما به همین سادگی؟

همه چیزها به همینجا ختم نمیشه و البته قرار هم نیست شما اینجا از سیرتا پیاز داستان رو بفهمین، بقیشو باید دید، به قول اکیپ قدیمی‌ها شنیدن کی بود مانند دیدن. روح داستان جیمی فاکس، معلم موسیقی که دنبال اجراهای جاز هست رو برای ما می‌گه... تا حالا دیدین ما چیز بدی معرفی کنیم تو این صفحه؟ پس از دستش ندین.

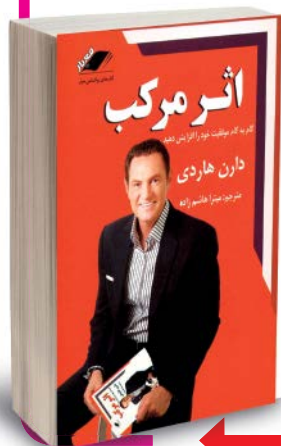


اثر مرکب

در تمام طول تاریخ انسان‌ها دنبال این بودن که موفق باشن و یکی از جلوه‌های موفقیت برای ما داشتن پول زیاد، ماشین گرون، خونه شیک، موی بلند روی سیاه... بگذریم، اصولا هر وقت انسان دنبال چیزی بوده یک انسان دیگه هم بوده که بخواد در مقام شاخ معلمی به اون یکی آدم، تعلیم بده. بماند که به برکت فضای مجازی و پیچ‌های اختصاصی؛ تعداد آدم‌هایی که میخوان به آدم چیز یاد بدن و انواع و اقسام راه‌های موفقیت رو تو چشممون فرو کنن چقدر زیاد شده.

دارن هاردی ۴۹ ساله یکی از آدم‌های مشهور حوزه موفقیت روان‌شناسیه که توی ۱۸ سالگی اولین کسب‌وکار خودشو راه میندازه و کم‌کم جلو میره تا این که در سال ۲۰۰۵ کتاب اثر مرکب رو می‌نویسه. کتابی که می‌خواد یادمون بده، تصمیم‌های کوچک روزانه ما چه تاثیر بزرگی روی ما دارند.

واقعیتش من به این اعتقاد دارم موفقیت فقط به سبک زندگی مجلل انسان نیست و هر آدمی می‌تونه در یک حیطه یا حتی چند حیطه موفق بشه... اگر شما دنبال موفقیتین، اثر مرکب رو از دست ندین.



بیدار شو!

همین طوری که من میدونم، شما میدونین و استثنائاً این بار خواهی حافظ شیرازی هم خبر داره نوجوون جماعت رو باید با چوب و چماق از خواب بیدار کرد (فک کنم صد بار تا حالا این نکته رو گفتم) منتها چون الان زندگی‌ها آپارتمانی شده و تو این خونه‌های کوچیک دیگه جای نگه داشتن نوجوون هم به زور پیدا میشه چه برسه به نگه داشتن چوب و چماق برای بیدار کردنشون (ولی خداییش پدر و مادرها عشق می‌کنن وقتی می‌بینن همون بچه‌ای که کودک بوده الان نوجوون شده، میگی نه؟ یک بار وقتی موقع راه رفتن بهتون خیره شدن برق چشماتشون رو ببینین) باید یه راه حل دیگه پیدا کرد.

حالا این همه قصه گفتم که چی بگم؟ می‌خوام بگم یک اپ براتون تو استین دارم (دقیق نمیدونم شاید هم تو جیمه) که شما رو از همه چیز بی‌نیاز می‌کنه و این قدر رو مختون راه میره که از خواب بیدار شید، سحرخیز کلی امکانات توپ و باحال داره و خیلی هم سختگیر و جدیه (اصلا براش قابل قبول نیست که هم خودش بخوابه و هم بزاره ما بخوابیم، چرا؟) و اصلا راه نداره بخوابید، تازه میتونین با صدای خودتون آلازم بذارید (فقط نه قریون صدقه برین نه دعوا کنین یه چیزی بین این دوتا باشه خوبه) و تیر خلاص رو وقتی می‌زنه که نتونه از خواب بیدارتون کنه (فکر که می‌کنم چوب و چماق خیلی روش بهتری بود، حداقل پتو رو می‌کشیدی رو خودت ضربه‌اش کمتر می‌شد).



مولان



همیشه یه سری دختر و پسر هستن که تو کمبود امکانات گل می‌کارن و به قول معروف تو سختی‌ها از خودشون الماس میسازن (هر چند که ستاره شدن بیشتر بهشون میاد) کسایی که چشمشون رو، روی بی‌عدالتی‌ها و کم‌توجهی‌ها بستن و برای خواسته و رویایی که بهش اعتقاد دارن کفش آهنی پاشون کردن. همه این مقدمه چینی‌ها رو کردم که شمارو با «مولان» آشنا کنم. دختری که سال ۱۳۷۷ انیمیشنش اومد بیرون؛ گرچه خیلی ترو تازه‌تر به نظر میاد. اما همین امسال والت دیزنی پیکچر لایواکشنش رو تولید کرد و همه پروچ فیلم بازو انیمیشن بازمون رو شگفت زده کرد.

مولان مثل جومونگ خودمون (آخه ما بیشتر از دیو سپید و رستم جومونگ رو می‌شناسیم!) توی یه افسانه زندگی می‌کنه، البته مولان خانوم ماتوی یک افسانه فولکلور چینی زندگی می‌کرده و وقتی چنگیز خان مغول به چین حمله می‌کنه، مولان با یک اژدهای کوچولو موچولو به جای پدر پیرش میره جنگ، البته چون اون موقع‌ها به خانوم‌ها اجازه شرکت توی جنگ رو نمی‌دادن مولان یاد گرفت مثل یک مرد رفتار کنه، مولان بنده خدا داداش نداشت که بره سربازی ولی قانون، قانون بود و از هر خونه یک نفر باید می‌رفت جنگ، البته پدرش هم پیر و فرتوت بود و خلاصه که دیگه نگم، وقت کردید حتما ببینیدش.